

بازشناسی قاعده سلطنت در فقه

* دنیا پورمند

* دکتر محمد امامی

چکیده

موضوع این پژوهش، بازشناسی قاعده‌ی تسلط (سلطنت) در فقه است. این قاعده از مشهورترین قواعد فقهی و تثبیت‌کننده‌ی ارکان مالکیت می‌باشد و به علت جایگاه خاص اموال و مالکیت در زندگی روزمره‌ی بشر، اهمیت خاصی در بین موضوعات دارد. هدف کلی این پژوهش، آشنا شدن با مفاهیم، مستندات و کاربردهای قاعده‌ی سلطنت است.

قاعده سلطنت با چند قاعده دیگر ارتباط دارد از جمله: قاعده‌های لاضرر، نفی جرح و نفی سبیل. در این پژوهش از کتب فقهی و اصولی متعددی استفاده شده است و سعی گردیده جوانب گوناگون این قاعده بررسی گردد. این پژوهش از جمله پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات آن به صورت کتابخانه‌ای است. به نظر می‌رسد بررسی و تبیین قاعده سلطنت، در باب‌های خمس، زکات، اجاره، رهن، بیع، حج، وقف، عطیه و... بیشترین کاربرد فقهی را دارا باشد.

واژگان کلیدی: قاعده‌ی سلطنت، مال، مالکیت، حق مالکیت، اعمال حق مالکیت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۲

* دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه خراسان

* استاد راهنما



طرح بحث

قواعد فقهی احکام کلی هستند که مصادیق جزئی بر آن‌ها منطبق می‌شود و در طریق استنباط احکام شرعی بسیار موثر هستند؛ به طوری که بسیاری از احکام جزئی شرعی با تمسک به این قواعد، استنباط می‌شوند.

لذا در فقه، نقش اساسی ایفا می‌کنند. یکی از این قواعد، قاعده‌ی سلطنت است. این قاعده به علت کاربرد وسیع اقتصادی و اجتماعی، از دیرباز از اساسی‌ترین قاعده‌های فقه اسلام بوده است و به دلیل موضوع خاص آن که اموال می‌باشد، در میان مردم و حیات اقتصادی جامعه نقش بسزایی دارد.

آشنایی با تمام قواعد و اصول و مسایلی که در استنباط احکام شرعی و قانون‌گذاری مؤثر است و در تعیین مکلفین و شهروندان می‌تواند نقش اساسی داشته باشد و تحقیق در رابطه با ماهیت این قواعد و اصول و تعیین قلمروی آن و جستجو برای تطبیق آن‌ها با مصادیق از اهمیت خاصی برخوردار است.

یکی از این قواعد، قاعده‌ی سلطنت می‌باشد. لذا تحقیق در حول مسائل مربوط به این قاعده، با توجه به نقش آن در استنباط احکام شرعی، ضروری است.

فقه‌ها در کتب قواعد فقهی خود به این موضوع پرداخته‌اند اما از آنجا که هدف در تالیف این کتابها، پرداختن به همه‌ی موارد قواعد فقهیه است، باعث شده تا به صورت مبسوط در مورد یکایک قواعد توضیحی نیاید. در این پژوهش سعی شده که از کتاب دروس التمهیدیه فی القواعد الفقهیه اثر آقای ایروانی، قواعد فقهیه آیت الله مکارم شیرازی و ... استفاده شده است.

کتاب فقهی و حقوقی متعددی وجود دارد که در بخشی از آن‌ها از قاعده‌ی سلطنت بحث شده است. مقالات گوناگونی هم در دسترس می‌باشد که به رغم زحمات فراوان



نویسندگان آن مقالات جامع و کامل نمی‌باشند. هر کتاب یا مقاله تنها به دو یا سه جنبه از جوانب قاعده‌ی سلطنت پرداخته‌اند، لکن در این پژوهش سعی شده است تا این موضوع کامل‌تر و از جوانب گوناگون و کاربردی‌تر بررسی شود.

مهمترین سوالاتی که در این مجال به پاسخ آنها پرداخته میشود:

مفاد قاعده سلطنت چیست؟

ادله قاعده سلطنت چه میباشد؟

عوامل تحدید کننده قاعده سلطنت چیست؟

الف. مفهوم شناسی قاعده‌ی سلطنت و جایگاه آن

۱. معنای لغوی قاعده

قاعده در لغت به معنای اساس و ریشه می‌باشد که در این معنا در بین فقها اختلافی به چشم نمی‌خورد و به این خاطر ستون‌های خانه را نیز قواعد می‌گویند. (حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ص ۲۰۱)

در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره/ ۱۲۷)

و به یاد بیاورید هنگامی که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه‌ی کعبه را بالا می‌بردند و می‌گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر که تویی شنوا و دانا

برخی نیز قواعد را جمع قاعده و برخی دیگر آن را جمع قاعد می‌دانند. (فیومی، بی‌تا:

ج ۲، ص ۷۰۰)

طریحی نیز در مجمع البحرین می‌نویسد:



«التواعد: جمع القاعده و هی الاساس لما فوقه» (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۱۲۹)

شاید بتوان گفت که قاعده چیزی است که هستی شیء دیگری مانند خانه به آن وابسته است و به طور کلی به مسائل بنیادی هر علمی که حکم بسیاری از مسائل دیگر به آنها متوقف است، قواعد آن علم گویند. لذا به قواعد فقه از این جهت قواعد گفته می‌شود که پایه و اساس فقه را تشکیل می‌دهند.

۲. معنای اصطلاحی قاعده

در تعریف اصطلاحی قاعده گفته شده است قاعده یا ضابطه، امری کلی و عام است که هنگام حکم بر تمامی جزئیاتش منطبق می‌شود آنچه از تعریف اصطلاحی قاعده به دست می‌آیند گستردگی، شمول و عمومیت می‌باشد.

لذا معنای اصطلاحی قاعده، رابطه‌ی تنگاتنگی با معنای لغوی آن دارد. تهنوی در توصیف معنای اصطلاحی قاعده می‌نویسد:

«انها امرٌ کلی منطبقٌ علی جمیع جزئیاتِهِ عند تصرف احکامها منه» قاعده امری است کلی که در هنگام شناسایی احکام جزئیات از آن، بر تمامی جزئیات خود منطبق باشد. (تهنوی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۹۴۱)

۳. قاعده فقهی از دیدگاه فقها

فقها در مورد تعریف قاعده فقهی کلمات متنوعی را بیان می‌کنند:

برخی آن را به کبرای کلی که از دلیل‌های شرعی به دست آمده و بر مصادیق خود منطبق گردیده می‌گویند. بعضی دیگر آن را دستوراتی کلی می‌دانند که در ابواب مختلف فقهی جریان دارند و در نهایت عده‌ای قواعد فقهی را به فرمول‌های بسیار کلی که منشأ استنباط قوانین محدودتر می‌شوند و به یک مورد ویژه اختصاص ندارند بلکه مبنای قوانین مختلف و متعدد قرار می‌گیرند تعریف کردند.



بعضی دیگر آن را چنین تعریف می‌کنند:

«اصول فقهیه کلیه فی نصوص موجزة دستورية تضمن احكاما تشريعية عامة فی

الحوادث التي تدخل تحت موضوعها» (احمد الزرقاء، ۱۴۱۸ ق: ج ۵، ص ۱۱۷۷-۱۱۷۶)

قواعد فقهی، اصول فقهی کلی است با عبارت‌های کوتاه و اساسی که شامل می‌شود

احکام تشریحی عام را در حوادثی که در موضوعات آن‌ها داخل است.

آیت الله ناصر مکارم نوشته است:

«إنَّ القواعد الفقهیه هی احكام عامة فقهیه تجری فی ابواب مختلفة» (مکارم شیرازی،

۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۱۷)

قواعد فقهی عبارت است از دستورهای کلی فقهی که در باب‌های گوناگون راه

دارد. به نظر می‌رسد آنچه مهمتر از ارائه تعریف برای قواعد فقهی است، ارائه ملاک

مشخصی برای قواعد فقهی در زمینه در تمایز آن با قواعد اصولی است البته این امر

مورد توجه برخی از محققین بوده و لذا در تعریف قاعده فقهی سعی کردند ملاک تمایز

قاعده فقهی و اصولی را به صورت برجسته مطرح کنند به عنوان نمونه جمعی از فقها در

تبیین قاعده فقهی می‌گویند قواعدی که از طریق استنباط احکام شرعی الهی واقع می

شوند منتها نه از باب استنباط و توصیف بلکه به عنوان تطبیق این مطلب نیازمند توضیح

بیشتری است.

۴. قاعده سلطنت

یکی از قواعد مهم فقهی قاعده‌ای است که از آن به عنوان قاعده سلطنت، قاعده

تسلط و قاعده تسلیط تعبیر می‌شود. مفاد این قاعده بیانگر آن است که هر مالکی بر

مال خود تسلط کامل دارد و می‌تواند هر نوع تصرف مباح تکوینی یا تشریحی را در آن

انجام دهد و هیچکس نمی‌تواند بدون مجوز شرعی او را منع کند. (بجنوردی، ۱۴۱۹ ق: ج ۶،

ص ۳۸۳)



از دیدگاه حقوقی نیز تسلط مالک بر اموالش مورد تاکید و تأیید قرار گرفته است. «هر مالک نسبت به مالکیت خود حق هرگونه تصرف و انتفاع را دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.» (ماده ۳۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران) به عبارتی تسلیط به معنی این است که هر مالکی نسبت به مال خود سلطه‌ی کامل دارد.

۴-۱. مفهوم شناسی قاعده سلطنت

قبل از هر بحثی در مورد این قاعده، مناسب است که به تحلیل کلمات آن پرداخته شود با توجه به اینکه مفاد این قاعده منطبق با روایت نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» می باشد، مفهوم شناسی قاعده چیزی جز تحلیل کلمات این روایت شریف نخواهد بود.

– الناس

واضح است که مقصود از «الناس» در روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» اشخاص و افراد انسان هستند. شخص در اصطلاح حقوقی و قانونی به معنای موجودی است که موضوع حق و تکلیف قرار می گیرد و شامل اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی است. شخص حقیقی به معنای موجودی قانونی است که می تواند صاحب حق و تکلیف گردد، شخص حقوقی ممکن است دسته ای از افراد باشد که هویت و موجودیت مستقل یافته است. بر این اساس قاعده سلطنت شامل اشخاص حقیقی و حقوقی می شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ص ۳۷۸)

– تسلیط در لغت

تسلیط در لغت به معنای چیره گرداندن کسی بر دیگری و مسلط کردن همراه با قهر و غلبه است.

– تسلیط در اصطلاح

در اصطلاح فقهی عبارت است از تسلط و اختیار مالک برای هرگونه تصرف در اموال



خویش، لذا برخی آن را به قاعده سلطنت یا قاعده تسلط تعبیر کرده‌اند. (مصطفوی، ۱۴۲۱ق: ص ۱۳۶)

- مفهوم مالکیت

لغت شناسان عموماً مفهوم مال را یک مفهوم بدیهی دانستند و در لسان العرب در مورد مفهوم کلمه مال اینطور آمده است: مال در اصل به معنای آنچه تملک می شود از طلا و نقره. سپس اطلاق شده است بر هر چیزی از اعیان که نگهداری و تملک می شود و چون شتر، اکثریت اموال اعراب را تشکیل می داده است، غالباً در نزد عرب بر ابل، مال نیز اطلاق شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۱، ص ۶۳۶)

در کتاب قاموس المحيط مال به گونه ای تعریف شده که با مفهوم ملک کاملاً مرتبط است: مال هر چیزی است که انسان مالک آن میشود. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۵۲)

مالیت در اصطلاح فقها

از آنجا که از جمله شرایط عوضین در بیع مالیت داشتن آنها است لذا برخی فقها در ذیل بحث شرایط عوضین از مفهوم مال صحبت کرده‌اند فقهای عظام مال را به گونه های مختلفی تعریف کردند و به بیان دیگر ملاک‌های مختلفی برای مالیت ارائه داده اند از جمله این تعاریف مشهور از مال آن است که فرمودند مال هر چیزی است که مورد رغبت عقلا است یا هر چه که در مقابل و به ازای آن چیزی پرداخت میشود و یا هر چه که قابلیت تملک دارد از سوی دیگر گاه بحث منفعت داشتن را محور مالیت معرفی کردند و مال را هر آنچه دارای منفعت حلال و مقصود عندالعقلا باشد دانستند. (مشکینی، ۱۴۱۹ق: ص ۴۶۶)



– مالکیت

مالکیت عبارت است از این که سلطه‌ی شخصی نسبت به شیء به نحوی که بتواند در آن تصرف کند و مانع از تصرف دیگران شود. پس باید شخص اول مالک مالی باشد تا نسبت به آن اعمال سلطه نماید. پس هر جا مالی باشد، مالکیت به تبع آن حاصل می‌شود. چنانچه مالکیت بدون وجود مال حاصل نمی‌شود. پس شاید بتوان گفت که مال، مقدمه‌ی وجود مالکیت است.

بنابراین در تعریف قاعده‌ی تسلیط گفته می‌شود که قاعده‌ی تسلیط به معنی سلطه‌ی کامل مالک در مال خود است و لازمه‌ی قاعده‌ی تسلیط، اختیار تام مالک نسبت به مال خود و سلطه‌ی مالکانه‌ی وی در مورد کلیه‌ی تصرفات مربوط به مال خویش است. (عمید زنجانی، ۱۳۹۰: ص ۱۲۲)

ب. ادله قاعده‌ی سلطنت

پنج دسته دلیل برای حجیت قاعده‌ی سلطنت ذکر کرده‌اند که عبارت است از کتاب، سنت، اجماع، عقل و سیره متشرعه.

۱. کتاب (آیات قرآن)

این قاعده در قرآن کریم به صراحت بیان نشده است. آنچه در آیات قرآن به چشم می‌خورد، اثبات مالکیت اصیل و حقیقی برای ذات باری تعالی است.

تنها سه آیه وجود دارند که به طور صریح‌تر به این مسأله اشاره می‌کنند. از جمله:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ

مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء/۲۹)



ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل نخورید، مگر این که تجارتی با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید؛ خداوند نسبت به شما مهربان است. آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که خوردن اموال مردم جز از طریق مشروع که مبتنی بر رضایت طرفین است، جایز نیست.

«وَأْتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»

(نساء/ ۴)

و مهر زنان را به طور کامل به عنوان بدهی به آنان بپردازید، اگر آن‌ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید. این آیه‌ی شریفه نیز دلالت دارد بر این که تصرف در اموال زنان که به عنوان صدق به آن‌ها داده شده است، بدون اجازه‌ی آن‌ها جایز نیست.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْأُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ

النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۸۸)

و اموال یکدیگر را به باطل در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، آن را به عنوان رشوه به قضات ندهید، درحالی که می‌دانید این کار گناه است. این آیه‌ی شریفه نیز دلالت می‌کند بر این که خوردن اموال مردم از راه باطل جایز نیست. برخی از آیات فوق جنبه ایجابی قاعده را بیان می‌کنند به این معنا که مفاد آنها جواز تصرفات مالک در اموالش می‌باشد مانند آیه اخیر و برخی دیگر جنبه سلبی قاعده سلطنت را تبیین می‌کنند مانند سایر آیاتی که در صدد بیان نامشروع بودن تصرف در اموال دیگران بدون کسب رضایت آنها است. واضح است که اموال یتیم به معنای محدود کردن سلطنت او بر اموالش می‌باشد که بر طبق آیه شریفه به هیچ وجه جایز نیست.



۱-۱. اشکال بر استدلال به آیات

اما بر استدلال به این آیات و به طور کلی استدلال بر نصوصی که دلالت بر اعتبار رضایت در جواز تصرف در اموال دیگران دارند، اشکال شده است که این نصوص یا اساساً ربطی به محل بحث پیدا نمی کنند و یا مطلوب را به طور کامل اثبات نمی کنند، چرا که نهایت چیزی که می توان از این نصوص استفاده کرد آن است که غیر مالک حق تصرف در اموال را ندارد مگر به رضایت مالک. اما آنچه در این قاعده محل بحث است این است که مالک حق تصرف در اموال خودش را به هر نحو که بخواهد دارد. (ایروانی، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ص ۱۰۰)

۱-۲. پاسخ به اشکال

روشن است زیرا مستشکل نتوانسته جنبه ایجابی و سلبی قاعده سلطنت را از هم تفکیک کند. همانطور که گذشت قاعده سلطنت دارای دو جنبه درهم تنیده ایجابی و سلبی است که برخی آیات جنبه ایجابی قاعده یعنی جواز تصرفات مالکانه و بعضی دیگر جنبه سلبی قاعده یعنی حرمت تصرفات غیر را بیان می کند.

۲. سنت (روایات)

– حدیث سلطنتِ إِنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ

در مورد این روایت، باید از دو جهت تحقیق به عمل آورد: بحث سندی و بحث دلالتی

۲-۱. بحث سندی

حدیث سلطنت در کتاب عوالی آمده است (عوالی الثالی، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ص ۲۰۸) و شیخ طوسی

هم در کتاب خلاف می نویسد:



«رَوِيَ عَنِ النَّبِيِّ، قَالَ: إِنَّ النَّاسَ مُسَلِّطُونَ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۱۷۶)

این حدیث مشهورترین روایت و حدیثی است که به عنوان مبنای فقهی قاعده‌ی تسلط مورد استناد فقها و علمای اسلامی و استادان حقوق قرار گرفته است. این روایت به طور بسیار صریح و به وضوح، مبین حکم مندرج در قاعده‌ی تسلط است و مراتب تسلط و سلطه‌ی کامل مالک نسبت به اموالش را بیان می‌کند. (مصطفوی، ۱۴۱۷ ق: ج ۳، ص ۱۳۷)

هر چند که این روایت مورد استناد فقها بوده و آن‌چنان بدان عمل می‌شده که گویی از مسلمات فقهی است، ولی به لحاظ سند حدیث موضع‌گیری‌های متفاوتی شده است. این حدیث از نظر سندی مرسل است به این معنا که سلسله سند آن به معصوم (علیه‌السلام) متصل نشده است و علاوه بر این در هیچ یک از جوامع روایی معروف وجود ندارد.

آقای خویی این روایت را ضعیف و مرسل دانسته و معتقد است چیزی که جابر ضعف آن باشد، وجود ندارد؛ چرا که از نظر ایشان اولاً عمل مشهور جابر ضعف سند نیست و ثانیاً بر فرض پذیرش این مبنا، این احتمال وجود دارد که فتوای مشهور در صحت بیع معاطاتی مستند به این روایت نباشد. (موسوی خویی، ج ۲، ص ۹۹)

سید مصطفی خمینی نیز این روایت را مرسله‌ی معروف به اشتهار نامیده است (مصطفی، خمینی، ۱۴۱۸ ق: ج ۱، ص ۱۰۰) و بیان می‌دارد که نه صدور این روایت از معصوم (علیهم‌السلام) ثابت گشته و نه اجبار آن با عمل اصحاب. (مصطفی، خمینی، ۱۴۱۸ ق: ج ۱، ص ۶۳)

اما جناب مکارم شیرازی تصریح می‌کند: این روایت اگرچه مرسل است، اما عمل فقهای قدیم و جدید بر طبق آن و استناد به آن‌ها این حدیث در ابواب مختلف فقهی موجب جبران ضعف آن گشته است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۲۱)

۲-۲. بحث دلالی

درباره‌ی دلالت این حدیث سه احتمال اساسی هست:



این که در ما نحن فیه نمی‌شود به این حدیث تمسک کرد؛ چون اولاً باید احراز شود که این تصرف جایز است، سپس «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» آن را بگیرد.

لذا بنابه نظر برخی از علما از جمله آیت الله خویی، هر جایی که تصرف مالی جایز باشد، تصرف و نقل و انتقال مالی منعی ندارد.

این که عقود مشکوک و نقل و انتقال را نمی‌شود با این حدیث درست کرد و صحت عقود باید از خارج احراز شود ولی تصرفات مشکوک را می‌شود درست کرد. شیخ طوسی همین معنا را آورده است و می‌گوید: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» این تصرف را به من اجازه می‌دهد که در مال خودم متحمل ضرر شوم و وارد ولایت نشوم. طبق این تصور این حدیث می‌گوید: بر هر تصرف شخصی که می‌خواهی در مالت بکنی یا هر عقد و قراردادی که می‌خواهی در اموات انجام بدهی مسلط هستی و لکن به شرط آن که اصل آن قرارداد از طرف شارع امضا شده باشد.

به فرض الان عده‌ای بیع را قبول ندارند و آن را از مصادیق نهی النبی عن الغرور می‌دانند. (این هم از مباحث کلیدی مکاسب است که این حدیث در اهل سنت دو متن دارند: یک نهی النبی عن الغرور و دیگر نهی النبی عن بیع الغرور) می‌گویند: بیعه غرری است کم و زیاد دارد.

بحث بر سر این است که آیا با «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» می‌شود تصرف مشکوک را درست کرد؟ مثلاً بگوید: چون مال خودم است، می‌خواهم آن را در دریا بریزم! عده‌ای مثل شیخ می‌گویند: اگر تصرفی مشکوک باشد، مثل تصرف فوق با «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ» می‌شود آن را جایز دانست. در ما نحن فیه هم ایشان می‌گوید: مال خودش

است، تحمل ضرر می‌کند.



- معنای سوم به «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» تمسک شود برای تصحیح عقود مشکوک که آن خیلی مهم است که به نظر مرحوم یزدی از این راه وارد شده است. اگر هم نیک بنگریم زیر بنای دنیای سرمایه‌داری امروز همین است. می‌گوید: مال، مال من است؛ هر نحوه بخواهم از آن استفاده می‌کنم؛ معامله غرری باشد، مجهول باشد یا مالش را تلف می‌کند یا همه‌ی مالش را برای سگ یا گربه‌اش قرار می‌دهد. آن‌ها تمام انحاء عقود و تصرف را برای خودشان می‌بینند. از «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» این معنا را می‌فهمند. لذا اگر عقدی مثل بیعه مشکوک شد، با «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» درست می‌کنند.

۳. عقل و بنای عقلا

سلطنت مالک بر ملک خویش را می‌توان مصداق عدل دانست همانطور که ممانعت از او در تصرفات اموالش مصداق ظلم تلقی می‌شود. (علیدوست، ۱۳۸۹: صفحه ۷)

سیره عقلا و روش زندگی خردمندان چنین است که صاحبان اموال و املاک نسبت به اموال خود سلطنت مطلق داشته باشند و هیچگونه محدودیت و مانع برای آنها نباشد. این امری است بدیهی که نزد عقلا مفروغ عنه لحاظ می‌شود. این سیره قطعاً متصل به زمان معصوم است زیرا مسئله تصرفات مالکانه نمی‌تواند یک مطلب مستحدث باشد بلکه نبوی مشهور به معنای امضای صریح این سیره عقلانیه از سوی شارع مقدس است.

برخی از بزرگان فرمودند که حتی اگر هیچ روایتی در این باب نداشتیم، باز هم جواز تصرفات مالک در اموالش به عنوان یک حکم عقلی قابل اثبات بود زیرا عرف بدون درنگ، ملکیت تسلط بر تصرفات را انتزاع می‌کند. (بروجردی، ۱۴۱۳ق: ص ۱۸۱)

۴. سیره متشرعه

زندگی متشرعین و مسلمانان گواه بر حجیت مفاد قاعده سلطنت است یعنی مادام که



حکم شرعی تصرفات آنان را در اموال شان محدود نکرده باشد اختیارات مالک این اموال مطلق است این سیره نیز متصل به زمان معصوم است و البته برخلاف سیره عقلا نیاز به امضاء شارع ندارد. (ایروانی، ۱۴۲۶ق: ج ۲، ص ۹۷)

۵. اجماع

یکی از دلایل تثبیت این قاعده وجود اجماع فقها -محصل و منقول- بر آن است. (شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۲۳) اما مشکلی که در مورد اجماع وجود دارد آن است که به احتمال قوی این اجماع مستند به ادله‌ای است.

بعد از انعقاد سیره عقلایی بر جواز تصرفات مالکانه، مستند اجماع نیز همین سیره معروف و عام بوده است و اجماع دلیل مستقلی نخواهد بود و همان گونه که در علم اصول اثبات شده است اجماع مدرکی فاقد حجیت است چراکه کاشف از رای معصوم نیست. پس اگر مبنای ما در حجیت اجماع این باشد که تمسک به اجماع با وجود دلایل دیگر جایز نیست در این مورد نیز نمی‌توانیم اجماع را بپذیریم. (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۱۹)

به هر حال همه فقیهان فی الجمله بر مفاد قاعده سلطنت توافق و تسالم دارند هرچند که از نظر قلمرو و موارد کاربرد آن بین آنها اختلاف و گفتگو است.

ج. قلمرو و دامنه‌ی قاعده‌ی سلطنت

قلمرو این قاعده منحصر به اموال نبوده و حقوق و انفس را نیز در برمی‌گیرد، «الْأَنْسَ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ حُقُوقِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ» در بسیاری از عبارات، تسلط بر املاک مطرح گشته است.

۱. تسلط بر املاک

تسلط بر املاک بیشتر در میان متقدمان مطرح شده است و عبارت «الْأَنْسَ مُسَلِّطُونَ



عَلَى أَمْلاكِهِمْ» به کرات در کتب ایشان آمده است. (فاضل آبی، ۱۴۰۸ ق: ج ۲، ص ۱۹)
رابطه‌ی مال و ملک، عموم و خصوص من وجه است. به عنوان مثال امور کم‌ارزش و بی‌فایده اگرچه مال نیستند، اما ممکن است به مالکیت کسی در آمده و از این رو مالک، تسلط بر آن داشته و کسی حق تصرف عدوانی در آن را ندارد.

با توجه به آنچه در مورد تسلط بر اموال بیان شد، پذیرش تسلط بر املاک بسیار آسان و هموار است. مهم‌ترین دلیل تسلط انسان بر املاک خویش، همان بنای عقلاست که مورد تایید عقل و فطرت است.

۲. تسلط بر انفس

در بسیاری از کلمات، مسأله‌ی تسلط انسان بر نفس خویش مطرح شده است. (کلپایگانی، ۱۳۸۳: ص ۲۱) مراجعه به کتب فقهی نشان می‌دهد که علمای متأخر با این قاعده، معامله‌ی مسلمات کرده و در اصل آن هیچ اختلافی ندارند. این نحو از تسلط اگر چه در آیه یا روایتی با این عنوان ذکر نشده، اما مضمون آن امری وجدانی و عقلایی است که در تمامی ملل و نحل اعم از این که ملتزم به شریعت بوده یا نبوده‌اند، مورد عمل گردیده، اولویت قطعی و فحوای سلطنت بر مال نیز آن را اثبات می‌کند. (موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۴، ص ۱۹۵) شاید مقصود از اولویت را بتوان این گونه توضیح داد که: وقتی انسان بر اموال خویش که تعلق آن‌ها به وی اعتباری است، تسلط داشته باشد، نسبت به نفس خویش (و اعضاء و جوارح و قوای آن) که تعلق در این جا امری حقیقی و تکوینی است، به طریق اولی سلطنت دارد.

این نکته را نیز باید تذکر داد که همان‌گونه که جعل سلطنت بر اموال تعلیقی است، جعل سلطنت بر انفس نیز معلق بر عدم اعمال سلطنت شارع بر خلاف آن است. پس این قاعده نیز حدودی داشته که باید به آن توجه داشت. حدودی همچون: عدم جواز خودکشی و ارتکاب محرمات و... . در بنای عقلا نیز همین مطلب لحاظ شده و سلطنت انسان بر نفس خویش،



مقید به حدودی است.

بنابر این قسمت از مفاد قاعده، انسان می‌تواند هر شغلی را که می‌خواهد برگزیند، اجیر هر کسی که می‌خواهد برای هر کاری که دوست دارد، قرار گیرد (و خدمات خود را در اختیار دیگران قرار دهد) با هر کسی که می‌خواهد ازدواج کند و خلاصه هر کاری را که دوست دارد، انجام دهد مگر آن که امر خاصی، شرعاً یا قانوناً منع شده باشد.

۳. تسلط بر حقوق

در بسیاری از عبارات در کنار تسلط بر اموال، تسلط بر حقوق نیز مطرح شده است: دلیل اول صدق مفهوم مال بر حق؛ چرا که ارزش نمادی دارد و در مقابل آن بهایی پرداخت می‌شود. البته از برخی عبارات پیداست که تنها برخی حقوق این گونه‌اند. (موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۵) و برخی دیگر ظاهر در این مطلبند که تمامی حقوق این گونه‌اند. (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۷۵)

دلیل دوم بنای عقلاء؛ این سیره به تایید شارع نیز رسیده است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۳۶)

دلیل سوم الغای خصوصیت و وحدت ملاک؛ شاید مقصود از الغای خصوصیت در این جا این باشد که از نگاه عرف، مال بودن خصوصیتی ندارد و مهم مالک بودن و به تعبیری تعلق داشتن به شخص است؛ یعنی انسان بر هر آنچه متعلق به اوست، تسلط دارد.

دلیل چهارم ظاهراً مقصود از این اولویت آن است که حق مرتبه‌ی پایین‌تری از ملک است (محقق داماد، قواعد فقه، ج ۲، ص ۲۵۴) و وقتی انسان بر فرد قوی‌تر (مال) سلطنت داشته باشد، بر ضعیف‌تر (حق) به طریق اولی تسلط دارد.

دلیل پنجم اجماع؛ البته همان گونه که از سخن محقق نراقی پیداست، این اجماع تنها در مورد تسلط بر اسقاط حقوق مطرح است نه سایر تصرفات. (حسینی مراغی، ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۲۳۰)



د. عوامل محدود کننده سلطنت مالکانه

به نظر می‌رسد از آنجا که مالکیت یک مفهوم اضافی و نسبی است و در رابطه بین مالک و مملوک شکل می‌گیرد و از سوی دیگر زندگی جمعی بشر می‌تواند موجب بروز تراحماتی میان مالکیت افراد شود بر این اساس محدودیت‌های مالکیت را به طور کلی به سه نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱. محدودیت‌های مربوط به مالک محدودیت‌های ناشی از حالات مالک

محدودیت‌های کسب اموال

محدودیت‌های ذخیره اموال

محدودیت‌های مصرف اموال

۲. محدودیت‌های مربوط به مملوک

محدودیت‌های کمی محدود

محدودیت‌های کیفی

۳. محدودیت‌های ناشی از تعارض با قاعده لاضرر

۳-۱. محدودیت‌های ناشی از حالات و عوارض شخص مالک

محدودیت‌هایی که ناشی از عوارض و حالاتی است که بر شخص مالک ممکن است حادث شود به عنوان مثال در اسلام دسته‌ای از افراد هستند که علی‌رغم اینکه مالک اموال خود هستند از تصرف در آن منع شدند از این قبیل است: یتیم، مجنون، مفلس، سفیه، صغیر، مریض مشرف به موت، مرتد و ... به طور کلی افرادی که محجور از تصرف می‌باشند. (نجفی،

۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص ۳)



۲-۲. محدودیت های کسب اموال

فقها در مباحث این تحت عنوان مکاسب محرمه بخشی از شیوه‌های نامشروع کسب درآمد را مورد بحث قرار داده و به تفصیل در مورد آن بحث کرده‌اند مانند اکل مال به باطل (رشوه و ربا مال یتیم از روی ظلم و ستم میراث خواری نامشروع) که توضیح آن در این مجال نمی‌گنجد.

۳-۳. محدودیت های نگهداری و ذخیره اموال

یکی از نکات جالب توجه محدودیت‌هایی است که نظام اقتصادی اسلام در زمینه انباشت و ذخیره سرمایه قرار داده است آنچه از دسته‌ای از روایات مربوطه می‌توان استفاده کرد این است که اسلام با راکد گذاشتن سرمایه و خارج کردن آن از چرخه اقتصاد جامعه مخالف است و از آن نهی می‌کند.

۴-۳. محدودیت های مصرف اموال

بخش مهمی از محدودیت‌هایی که برای مالک و شده است مربوط به شیوه مصرف اموال است این تصور که شخص گمان کند چون از طریق تلاش خود توانسته است صاحب اموالی شود، پس می‌تواند هرطور می‌خواهد آن را مصرف کند، یک گمان باطل و غیردینی است. از دیدگاه اسلام اموال آدمی امانتی است که از جانب خدا نزد انسان قرار دارد امام صادق (علیه‌السلام) در روایتی می‌فرماید:

المال مال الله يضعه عند الرجل ودایع (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۵۰۰)

اموال متعلق به خداوند است و در نزد انسان امانت نهاده شده است.

همین نکته به تنهایی می‌تواند محدودیت‌های بر کیفیت ارتباط انسان با اموالش ایجاد کند



زیرا مقتضای ادای امانت مصرف اموال در جهتی که امانت دهنده راضی است می باشد و خروج از حد، مستلزم ضمان است.

۳-۵. محدودیت های مربوط به مملوک

– محدودیت کمی مملوک

آیا اساساً تملک ثروت از دیدگاه اسلام حد و مرز مشخصی دارد یا خیر؟ به این معنا که آیا می توان برای ثروتمند شدن افراد به لحاظ حکم شرعی و فقهی سقف و حدی تعیین کرد به گونه ای که فراتر از آن حد نامشروع و خلاف شریعت محسوب شود؟

برخی از محققان عقیده دارند که در اقتصاد اسلامی مالکیت از نظر کمی محدودیت دارد به این معنا که پس از رفع نیازمندی های زندگی همچون خوراک پوشاک مسکن و غیره آنچه می تواند ذخیره نمایند نامحدود نیست بلکه سقف معینی دارد (حکیمی، ۱۳۶۸: ج ۵، ص ۱۲۴) اما بسیاری از محققین این نظریه را نمی پذیرند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۹، ص ۲۵۰-مطهری، ۱۳۸۰: ج ۲۰، ص ۴۰۸)

– محدودیت های کیفی مملوک

در مکتب اقتصادی اسلام هر کس نمی تواند مالک هر چیزی باشد به این معنا که برخی اشیا اساساً تملک پذیر نیستند و برخی دیگر به ملکیت شخص خاصی در نمی آیند. در کتب فقهی ذیل مبحث مکاسب محرمة اشیایی مثل خمر، خنزیر، آلات قمار و ... ذکر شده اند که قابلیت تملک ندارند به ملک انسان مسلمان در نمی آیند.

۳-۶. محدودیت های ناشی از تعارض با قاعده لاضرر

قاعده لاضرر از جمله قواعد بسیار پرکاربرد در گستره فقه می باشد.



واقعیت این است که اگرچه در نگاه اولیه و مطابق با قواعد باید قائل به حاکم بودن و تقدم قاعده لاضرر بر قاعده سلطنت شد، اما در فضای فقهی فروعاً این مسئله حالت کاملاً پیچیده‌ای به خود می‌گیرد که حل آن‌ها نیازمند بررسی و تفصیل بیشتر است.

این پیچیدگی‌ها از آنجا ناشی می‌شود که گاه تصرف یک مالک در ملک خودش موجب ضرر دیگری شود و از طرفی هم ترک تصرف مالک موجب ضرر یا حداقل تفویت منفعت مالک شود.

بنابراین وقتی میان قاعده‌ی سلطنت و قاعده‌ی لاضرر تعارض پیش آمد، لازم است در تقدیم یکی از این دو قاعده بر دیگری، توضیح داده شود. این دو قاعده با یکدیگر تعارض ابتدایی دارند و در این که کدام یک مقدم می‌شوند، میان علما اختلاف نظر وجود دارد.

مثلاً اگر کسی در ملک خود چاهی بکند که وجود آن به ضرر همسایه است، مقتضای قاعده‌ی سلطنت جواز و مقتضای لاضرر عدم جواز است. عده‌ای معتقدند که قاعده‌ی نفی ضرر مقدم است. (محقق کرکی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۳۰)

ولی عده‌ای دیگر معتقدند که با توجه به شهرت این قاعده، حتی در موارد وجود ضرر به دیگران باز هم تسلط وجود دارد و ممنوع نیست و برخی دیگر نیز به تفصیل قائل شده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۲۹)

انصاف این است که قاعده‌ی تسلط به بنا عقلاء موید از جانب شرع است، هر نوع تصرفی را شامل نمی‌شود. هیچ عاقلی این را نمی‌پذیرد که تصرف در ملک همراه با اضرار به غیر بدون داشتن منفعت یا داشتن منفعت بسیار اندک جایز باشد.

بنابراین در صورتی که ترک تصرف مستلزم ضرر مهمی بر مالک و تصرف در ملک موجب اضرار به غیر باشد، دو ضرر مهم با هم تعارض می‌کنند و ساقط می‌شوند. در نتیجه به قاعده‌ی سلطنت مراجعه می‌شود و اگر ترک تصرف، موجب از بین رفتن منافع و تصرف



موجب اضرار به غیر باشد، بین قاعده‌ی سلطنت و قاعده‌ی لاضرر تعارض پیش می‌آید و قاعده‌ی سلطنت به خاطر شهرت و اجماع عملی اصحاب، مقدم بر قاعده‌ی لاضرر می‌شود.

نتیجه بحث

قواعد فقهی نقش بسزایی در استنباط احکام فقهی از منابع معتبر دارند. این قواعد همیشه به عنوان ابزار اجتهاد در اختیار مجتهدین و فقها قرار داشته است. قواعد فقهی، احکام کلی را بیان می‌کنند که این احکام قابلیت تطبیق با جزئیات و مصادیق فراوانی را دارند.

یکی از این قواعد، قاعده‌ی تسلیط است. قاعده‌ی تسلیط، مسلط کردن همراه با قهر و غلبه است که در اصطلاح فقه، تسلط و اختیار مالک برای هرگونه تصرف در اموال خویش است.

آیات، روایات متعدد، بنا عقلاء، عقل، اجماع و کلام فقها از مستندات این قاعده محسوب می‌شود. مستندات این قاعده را به عنوان یک قاعده‌ی فقهی معرفی کرده و به فقها اجازه می‌دهد که در راستای استنباط احکام شرعی مفاد آن را در نظر داشته باشد.

قاعده‌ی تسلیط قابلیت مقایسه با برخی از قواعد فقهی دیگر را دارد. گاهی ممکن است در میان قاعده‌ی سلطنت و قاعده‌ی لاضرر تعارض پیش بیاید که لازم است در تقدیم یکی از دو قاعده بر دیگری توضیح داده شود این دو قاعده با یکدیگر تعارض ابتدایی دارند و در این که کدام یک مقدم می‌شوند، میان علما اختلاف نظر وجود دارد.

مثلاً اگر کسی که در ملک خود چاهی حفر بکند که وجود آن به ضرر همسایه است،



مقتضای قاعده‌ی سلطنت جواز و مقتضای لاضرر عدم جواز است. اما در تعارض قاعده‌ی لاجرح و قاعده‌ی سلطنت باید گفت که بی‌شک قاعده‌ی سلطنت جزء آرای محموده و تادیبات صلاحیه و از قسم قضایای مشهوره است.

فهرست منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم. مکارم شیرازی، ترجمه قرآن کریم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳. ایروانی، باقر، دروس التمهیدیه فی القواعد الفقهیه، قم، مؤسسه فقه للطباعه و النشر، ۱۳۸۴.
۴. احمد الزرقاء، مصطفی، المدخل الفقهی العام، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۸ ه.ق.
۵. بجنوردی، سید حسن ابن آقابزرگ موسوی، القواعد الفقهیه، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۹ق.
۶. تهانوی، محمد علی بن علی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، تهران، انتشارات سپاس، ۱۳۷۸.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۸. حسینی واسطی زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ه.ق.
۹. حسینی مراغی، عبدالفتاح، العناوین الفقهیه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۰. حکیمی، محمدرضا، الحیات، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸.
۱۱. خوبی، سید ابوالقاسم موسوی، مصباح الفقاهه، قم، وجدانی، ۱۳۷۱.
۱۲. سبحانی، جعفر، دروس موجزه فی علمی الرجال و الدرایه، بی‌جا، مرکز للعلمی المدرسات الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۱۳. صدیقی افشار، غلامحسین، فرهنگ زبان فارسی امروز، تهران، مؤسسه نشر، ۱۳۶۹.



۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، مکتب المرتضویه، ۱۳۷۵.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۶. علیدوست، ابوالقاسم، بررسی قاعده تسلط و گستره آن، مجله حقوق اسلامی، بهار ۱۳۸۹، شماره ۳۴
۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی، قواعد فقه بخش خصوصی، بی‌جا، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۰.
۱۸. فاضل آبی، زین الدین، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۸ ه.ق.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۲. گلبایگانی، محمدرضا، الهدایه الی من له ولایه، قم، العلمیه، ۱۳۸۳.
۲۳. محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۴. محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۵. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۲۶. مصطفوی، محمد کاظم، القواعد، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ ه.ق.
۲۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، قواعد الفقهیة، قم، مدرسه امیرالمؤمنین ۷، ۱۴۱۱ ه.ق.
۲۹. موسوی بجنوردی، سید حسن، القواعد الفقهیة، نجف، بی‌نا، ۱۴۱۱ ه.ق.
۳۰. موسوی خمینی، روح الله، الرسائل، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌نا.



۳۱. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول خویی، قم، مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۴۲۲ ه.ق.
۳۲. نجفی، بشیر حسین، مصطفی‌الدین‌القیم، نجف، دفتر آیت‌الله نجفی، ۱۴۲۷ ه.ق.
۳۳. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
۳۴. واسطی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.

